

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهزاد مالکی

۰۵ می ۲۰۱۸

حزب چپ (فدائیان خلق) در چنبره اپورتونیسیم!



به کارگیری عباراتی چون «حزب»، «چپ» و «فدائیان خلق» برای نامیدن تشکیلات جدیدی که از وحدت سازمان «اکثریت» و بخشی از «اتحاد فدائیان خلق» و تئوری چند از «کنشگران چپ» به وجود آمده (۱)، ذره ای از ماهیت عناصر تشکیل دهنده آن به ویژه خود سازمان «اکثریت» که عنصر تعیین کننده این به اصطلاح تشکل جدید است، نمی‌کاهد. (بیش از ۸۰ درصد از اعضای جدید از جناح اکثریت اند و ورود تئوری چند از طرفداران سابق کشتگر که آنها هم پیشینه خط امامی دارند. و دعوت از توده‌ئی‌های سرخورده به طور حتم مهر اکثریت را بر این تشکیلات جدید تثبیت خواهد کرد). نشان خواهیم داد که این ماهیت را اپورتونیسیمی عمیق و ریشه دار تشکیل می‌دهد. سؤال اول این است که چه تغییری کیفی اتفاق افتاده که از تجمع سه پاره خانواده فدائی بعد از ۳۶ سال زندگی در تبعید و ده‌ها معلق زدن سیاسی، حزبی بدون برنامه و پایه اجتماعی به وجود آمده است. سؤال دوم این است که منظور تشکیل دهندگان این اتحاد از اطلاق «چپ» به خودشان چیست؟ و سؤال سوم برمی‌گردد به پسوند «فدائیان خلق»، این فدائیان خلق چه کسانی هستند؟

از همین سؤال سوم شروع کنیم. در واقع، «اکثریت» در پی بازسازی هویت از دست رفته اش در خانواده «چپ» و پاک کردن رنگ سازش و خیانتش در دوران خمینی، پای اصلی و دست بالای این پروژه است. کنگره چهاردهم اکثریت در فروردین [حمل] ۱۳۹۴ با تأکید مجدد بر انجام این پروژه، یکبار دیگر با توسل به «اسطوره» فدائی و بازسازی نوستالژیک آن از زبان مسؤولانش، بر وحدت خانواده فدائی و حفظ نام فدائی اصرار ورزید. تو گوئی ده‌ها

سال سازش بر سر اصول و فرار از بحث‌های اصولی نظری، که جنبش فدائیان را از اول تا به امروز همراهی کرده است، و موجب چندین انشعاب و انشقاق در آن گردیده است، «کافی نیست که باز امروز، صحبت از ایجاد "حزب وسیع چپ ایران" و یا "حزب دموکرات چپ ایران" با اتحاد همه فدائیان می شود.» (سخنرانی طهماسب وزیری در کنگره ۱۴)

این مسأله حتی در میان هواداران «اکثریت» در داخل هم مشاهده می شود. اشتیاق هوادارانی که تحت نام «در دفاع از سوسیالیسم» اعلامیه می دهند، به وحدت خانواده فدائی و تأکید شان بر نمادها و سمبل های سازمان فدائیان از دوران چریکی، آنچنان است که علی رغم برخی اختلافات ۱۸۰ درجه ای در اصول برنامه ای و سیاسی با «اکثریت» و رد سیستماتیک پیشنهادها و قرارهای این هواداران در جلسه های سازمان اکثریت توسط رهبری در خارج از کشور، هنوز بر این توهم پا می فشارند که وحدت «چپ» در ایران از مدار خانواده فدائی می گذرد. آنها بدرستی می نویسند که «سازمان سالهاست که خود را حزب طبقه کارگر نمی داند» و «بیشتر مایل است که به عنوان حزبی فراطبقاتی معرفی شود تا حزب طبقه کارگر» و در ادامه مطلب به صراحت متذکر می شوند که «سازمان ما حزب به اصطلاح طبقه متوسط است با گرایش دموکراسی خواهی و عدالت جوئی، هرچند بار منفی سوسیال-دموکراسی در ادبیات سیاسی کشورمان، مانع از آن می شود که رهبران سازمان خود را به این نام معرفی کنند.» آنها با وجود آن که این پروژه وحدت را امری «اراده گرایانه» و «نوزادی بدون مادر» قلمداد می کنند، اما دوباره با توسل به اسطوره های فدائی این بار در قالب طرح به اصطلاح «اتحاد چپ» و در درجه اول جمع شدن خانواده فدائی، خواهان «ارزان نفروختن اعتبار و شأن فدائی» به سایر چپها هستند! توهم مستتر در این گفتار و تناقضات آن روشنتر از آن است که احتیاج به تفسیر داشته باشد (نقل های قول از اخبار روز - ۸ تیر [سرطان] ۱۳۹۵ - در دفاع از سوسیالیسم).

فرمالیسم حاکم بر کنگره وحدت و اصرار شرکت کنندگان بر گنجاندن نام «فدائی» در نام تشکیلات جدید، به حدی بوده که به طرز خنده داری، نیمی از وقت کنگره به آن اختصاص یافته و بر روی بیش از ۴۰ نام رأی گیری به عمل آمد. اغلب سرمداران اکثریت چون - بهروز خلیق مسؤول هیأت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، «حزب چپ ایران (فدائیان خلق)» را پیشنهاد دادند. این مدعیان، صحبت از حافظه تاریخی و هویت جمعی می کنند. باید به آنها یاد آوری کنم که چریکهای فدائی (صرفنظر از انتقادهای اساسی وارد به خط مشی و پراتیک آن) در اوج سالهای انقلابی خود، دوره ای ۶-۷ ساله را دربر می گرفت، ولی سالهای بعد از بهمن ۱۳۵۷ تا به امروز یعنی در دوره ای ۴۰ ساله، دوران انشعابات بزرگ سازمان فدائیان بود. ابتداء به دو بخش «اکثریت» و «اقلیت» و در غلتیدن «اکثریت» به انحراف و خیانت و شکست و تجزیه و در امتداد آن بعد از سرکوبهای خشن رژیم، و مهاجرت اغلب کادرهای اقلیت، ما شاهد نزاع های درونی و تجزیه در درون این بخش از فدائیان هستیم. حال، سؤال من از این مدعیان اینست که به کدام حافظه تاریخی و هویت فدائی باید تکیه کرد؟ با کدام منطق تاریخی باید این ۴۰ سال را به فراموشی بسپاریم و به آن ۶-۷ سال دوران مشی چریکی دخیل ببندیم؟

عناصری از فدائیان که هنوز به کمونیسم اعتقاد دارند و از صداقت و واقع بینی برخوردارند، باید به این حکم دموکراتیک گردن نهند که پاسخگوئی و قبول مسؤولیت در خیانت و به انحراف کشاندن یک جریان انقلابی به سمت راست ترین و ارتجاعی ترین مواضع سیاسی - حمایت از خمینی و خط امام و هم آوازی در سرکوب نیروهای چپ و انقلابی در سالهای اول جمهوری اسلامی- پابوسی و چابلوسی رهبران فاسد و مستبد شوروی سابق در دوران تبعید در این کشور- مجیز گوئی و دفاع از رهبران اعتدالی و به اصطلاح اصلاح طلب حکومتی با پیشینه های شرکت فعال در سرکوب و شکنجه و اعدام مخالفان خویش، بعد از سقوط «اردوگاه» و استشمام عطر لیبرالیسم در دوران اقامت در

غرب تا به امروز، کمترین بهائی است که باید پرداخته شود. در این صورت، کشیدن خط قرمزی بر این گذشته و طرد مسببین و مسئولان آن روزی که هنوز هم در رأس این سازمان جدید، هستند، منطقی ترین اقدام برای شروعی دیگر و نقد پایه ئی این گذشته است. چپ نوینی در حال تولد است که دیگر گذشته و فرقه بندی های آن را بر نمی تابد. باید به آن پرداخت. جنبش نوین کمونیستی ایران را نه با نوستالوژی فدائی می توان ساخت نه با آویزان شدن به روش های کهنه و شکست خورده اردوگاه های کمونیستی جهان در چین و شوروی و نه با گردن نهادن به فرمول های رنگ باخته و شکست خورده سوسیال – دموکراسی غربی. بدون نقد کوبنده نئوری و پراتیک سوسیالیسم اردوگاهی و اشکال گوناگون آن در قرن ۲۰، و گرایشات رفرمیستی و آنارشیکستی که گریبان کمونیستهای ما را از راست و چپ گرفته، نمی توان برنامه و مشی آن را فراهم آورد. در اینجا به سؤال دوم خود می رسیم. این به اصطلاح حزب چپ بر پایه کدام نقد از گذشته سیاسی و ایدئولوژیک خودش و کدام برنامه و خط مشی، تشکیلات خود را «چپ» می نامد.

تا قبل از انقلاب در ادبیات سیاسی ایران «چپ» اساساً به گرایش طرفداران سوسیالیسم و کمونیسم اطلاق می شد. بعدها در جمهوری اسلامی با قلب این عنوان، از آن برای نامیدن جناح های به اصطلاح رادیکال اسلامی استفاده شده و یا در ادبیات سیاسی غرب «چپ» به طیف وسیعی از احزاب و گروه های کمونیست، سوسیالیست، سوسیال دموکرات و رادیکال اطلاق می شود. در نتیجه این صفت به خودی خود مرز بین نیروهای انقلابی که به طور قاطع از بورژوازی بریده و منافع کارگران و زحمتکشان را در راستای نفی سرمایه داری نمایندگی می کنند با انواع رفرمیستهای که بزک کردن سرمایه داری را با حفظ اساس آن موعظه می کنند، روشن نمی کند. من در نوشته «فدائیان خلق در سراشیب وحدت» گفته ام «فدائیان که هنوز از شوک سقوط قیله گاهشان و ریزش آرمان هایشان خارج نشده اند، دچار آنچنان کمونیسم هراسی گشته اند که از به کاربردن کلمات انقلاب، مبارزه طبقاتی، پرولتاریا و طبقه کارگر، مارکسیسم و کمونیسم و ... دچار وحشت می شوند و خود را پشت کلماتی چون عدالت اجتماعی، طبقات مدرن، حقوق بشر، مبارزه بین سنت و تجدد و جنبش مدنی و ... پنهان می کنند.» آنچه به حزب جدید التأسيس مربوط می شود و آن را در لابه لای منشور تصویب شده، «دیدگاه و ارزش ها، گذار به دموکراسی» و تناقضاتش می توان باز شناخت، (۲) علاوه بر مفاهیم کلی بالا عبارت «توسعه پایدار» است که بارها در این متن به عنوان هدف اقتصادی – اجتماعی آمده و از همین فرمول های کشداری است که سعی دارد حقیقت راست روانه و رفرمیستی را در زوررقی به اصطلاح چپ قالب کند.

«منشور» سعی دارد در قالب کلی بافی های رایج بخشهای مهمی از اپوزیسیون راجع به آزادی و دموکراسی و انتخابات آزاد و حفظ محیط زیست و برابری حقوقی زنان و مردان و توسعه پایدار! از بحث اساسی راجع به موضوعاتی که قاعدتاً یک نیروی چپ باید به آن بپردازد، سرباز زند. اردوی کار ۱۴ میلیونی که با خانواده های شان بیش از ۶۰ درصد جمعیت فعال کشور را تشکیل می دهند و توده عظیمی از تهیدستان و زحمتکشان شهر و روستا موضوع و سوژه فعالیت نیروهای است که خود را چپ می نامند. در تضاد دو رویارویی دو اردوی کار و سرمایه، صراحت و روشنی در موضع گیری به نفع منافع و مطالبات کارگران، نه تنها روی خواسته های آنی و روزمره بلکه مهمتر از آن بر روی اهداف آتی این طبقه، از اهمیتی اساسی برخوردار است. به طور مشخص هدف تاریخی و اصلی طبقه کارگر نفی کارمزدی، نفی سرمایه، محو طبقات، نفی مالکیت خصوصی به هر شکلش بر وسایل تولید و اداره و کنترل آن توسط تولید کنندگان مستقیم است. به یک کلام سوسیالیسمی منطبق با منافع تاریخی کارگران که با این اصول پایه ئی تعریف می شود. (۳) «منشور» با طفره رفتن از طرح و بیان همه این اصول، به شیوه همه احزاب رفرمیست، از سوسیالیسمی حرف می زند که فاقد محتوی انقلابی است. بهتر است حرفهای بهزاد کریمی را که امروز در میان

مسئولین حزب چپ نشسته، بیان کنیم که بهترین دلیل مدعای ماست. او دیدگاهی که دموکراسی و سوسیالیسم را از هم جدا می کند در مقاله «مدخلی به بحث ستراتیژی سیاسی چپ دموکرات» دوباره تئوریزه کرده است. «چپ دموکرات، دموکراتیزه کردن جامعه را می خواهد و سوسیالیزه کردن دموکراسی را، دومی تنها زمانی باید در دستور تحقق قرار بگیرد که اولی تا حد معینی پدید آید، ساختاری شود و قوام یابد»

پس فعلاً «چپ» باید مشغول بازی دموکراسی شود تا آن قوام یابد و چون قرار نیست که سوسیالیسم با انقلاب برقرار شود و فرایند آن با «اقدامات سنجیده» توسط «دولت و احزاب چپ و شبکه های اجتماعی» شکل می گیرد، تا اطلاع ثانوی وظیفه ما بازی در انتخابات پارلمانی خلاصه می شود. آیا ما با نسخه کهنه شده و شکست خورده سوسیال-دموکراسی و دستورالعمل بازبینی شده «راه رشد غیر سرمایه داری» این بار در پی فرایندی با اقدامات سنجیده روبه رو نیستیم؟! آیا ۱۲۰ سال آزمون سوسیال-دموکراسی و عدم توانائی اش، نه تنها در حل، بلکه حتی در ترمیم تضادهای رو به تزاید جامعه سرمایه داری، کافی نیست که این «چپ» های وطنی نسخه کهنه شده ای را که فقط به درد حفظ و تداوم استثمار و ستم سرمایه داری می خورد به ما عرضه می کنند؟

فرخ نگهدار که البته در «رهبری» این حزب نیست اما هر ناظر روشن بین نقش «ولایت معنوی» او را در کنگره و سازمان اکثریت نمی تواند انکار کند در مقاله ای به تاریخ ۱۹ فروردین [حمل] ۹۷ که در رسانه های حزب چپ نیز منتشر شده، این تناقضات کنگره و منشور حاصل از آن را به نحو روشنی بیان می کند. «حزب چپ ایران (فدائیان خلق) مثل هر حزب چپ دیگر ضرورتی ندارد که در باره نظام های اقتصادی که ممکن است توسط نسل های بعدی ساخته شود اظهار نظر کند. تار و پود سند دیدگاه و ارزش های مصوب کنگره مشترک نیز نشان می دهد که نه تنها هنوز پاسخ بسیاری از سؤال ها برای ما روشن نیست؛ بلکه در مواردی هنوز ما مطمئن نیستیم که حتی پرسش را به درستی طرح کرده ایم. سند دیدگاه ها، و نیز مباحث کنگره، نشان می دهد که اختلاف نظر ها روی ماهیت سرمایه داری و چگونگی پاسخ ما به روندهای اقتصادی موجود هنوز آرام یافته نیست. با این همه، چپ ایران بجاست به جای براندازی بازار و مالکیت خصوصی، که در جهان فعلی نه ممکن و نه قابل تصور، با صراحت تأکید کند که خواهان بهبود نظامات اقتصادی عملاً موجود به سود زحمتکشان و اقشار محروم جامعه است. چپ ایران بجاست اعلام کند که از سیستم های مالیات تصاعدی، از مداخله نهادهای در بازار، و از همپیوندی اقتصاد کشور با اقتصاد جهانی حمایت می کند و آن را به سود زحمتکشان ایران می شناسد. برخی رفقاء در کنگره می گفتند در روند جاری جهانی شدن دیدگاه های نئولیبرال غالب است. آنها خواهان جهانی شدن از نوع دیگر بودند. در اینجا خوب است توجه کنیم که حزب چپ در ایران با تناقض احزاب چپ اروپائی مواجه نیست. بخش بزرگی از طبقه کارگر در اروپا و امریکا از جهانی شدن بازارهای ۴ گانه زیان می بیند و به راست افراتی می پیوندد. طبقه کارگر و زحمتکشان ایران از روند جاری جهانی شدن، خلاف بخش عمده ای از طبقه کارگر در اروپا و امریکا، از همپیوندی بیشتر اقتصاد کشور با بازارهای جهانی، بیشتر سود خواهد برد و کمتر صدمه خواهد دید. لذا، جدا از جزئیات و ملاحظات عملی، حزب چپ ایران باید مشوق و تسهیل گر درآمیزی اقتصاد ایران و جهان باشد. دغدغه های طبقه کارگر ایران با دغدغه های طبقه کارگر در اروپا و امریکا یکی نیست. برنامه و فعالیت عملی چپ ایران، اگر برای تأثیر گذاری بر سیاست خارجی، یا نحوه اختصاص منابع کشور باشد، نیز باید توانمند سازی نیروی کشور را هدف قرار دهد. به یک ابتکار مشخص اشاره می کنم: بجاست چپ، به جای تلاش ناموفق برای جذب طبقات محروم تر به صفوف خود، (تأکید از من) حق داشتن شغل، حق آموزش و روزآمد شدن نیروی کار، را در رأس مطالبات خود قرار دهد. فعالان سازمان های چپ در ایران، که خود عمدتاً از طبقات متوسط و تحصیل کرده برخاسته اند، برای جلب حمایت زحمتکشان به صفوف خود خیلی زحمت کشیده اند، اما

کمتر موفق بوده اند. زیرا حدود نیمی از نیروی کار در ایران را اقشار کم سواد و بیسواد تشکیل می دهند و یک شکاف عمیق فرهنگی و طبقاتی مانع فهم متقابل است. اقشار محروم تر جامعه ما، بیش از احزاب چپ به نهادها و نگاه های مذهبی و سنتی چشم دوخته و اعتماد داشته اند. از این روی اگر چپ واقعاً مایل است در راه آرمان های تجدد طلبانه، عدالت گرایانه و آزادی خواهانه خود تلاش کند، باید کمک کند کاهش فقر و کاهش جمعیت بیسواد و کم سواد، در سراسر کشور در رأس مطالبات اجتماعی قرار گیرند.» من عمداً این مانیفست سرمایه داری لیبرال را علی رغم طولانی بودنش در اینجا آوردم، تا خوانندگان این نوشته، آنچه را که نویسندگان منشور با تناقض گوئی هایشان نمی خواهند صریحاً بگویند از زبان شخصی که به مدت ۳۵ سال در رأس سازمان اکثریت بوده و امروز هم به عنوان سخنگوی غیر رسمی آن در همه جا حضور دارد و از فعالان شرکت کننده و سخنران در کنگره بوده و خط سیاسی-ایدئولوژیکش راهنمای بسیاری از یاران قدیمی اش در حزب چپ می باشد و هرگز به واسطه اعمال زیانبارش در رأس این سازمان بازخواست و توبیخ نشده، بخوانند.

فکر نمی کنم برای درک روح لیبرالی و وقیحانه این سخنان احتیاج به توضیحی زیادی باشد. خلاصه این که، کارگران «بیسواد و کم سواد» ایرانی قادر به فهم منافع خود نیستند و فعلاً «چپ» باید بنگاه سواد آموزی باز کند و با تشکیل کلاسهای اکابر این امر مهم طبقه کارگر ایران را در رأس اقدامات خود قرار دهد تا روزی که ادغام سرمایه داری ایران در بازار جهانی به سرانجام رسد (البته به کمک این چپ!) این کارگران هم، باعرضه نیروی کار ارزان خود و البته باسواد تر و کارآمدتر به نان و نوائی برسند و به خاطر بازده بیشتر کارشان ارزش اضافی بیشتری به جیب سرمایه داران مدرن محترم سرازیر کنند. آقایان «تحصیل کرده و برخاسته از طبقات متوسط» هم زحمت زیاد برای جذب این «نیروی عقب مانده» نکشند که فایده ای ندارد که فعلاً به «نهادهای مذهبی و سنتی» گرایش دارند و طبقه متوسط ایران، باید از سر خیرخواهی به کاهش فقر و سواد آموزی آنها همت گمارد.

فرخ نگهدار که بدرستی از پیوستن چپ های به زعم او تندرو، به تشکیلات جدید نا امید است به دوستان خود پیشنهاد می کند از رفقای قدیمی «توده ئی» که «به لحاظ فکری، عاطفی و سیاسی، با فدائیان که حزب تازه را به وجود آورده اند همسوئی ها و همپوشی های فراوان دارد» دعوت به عمل بیاورند که با هم «حزب چپ بزرگ» را بسازند. حالا که تکلیف هم پیمانان روشن شد به سراغ تنویرسین ها و نظریه پردازانی برود که قرار است الهام بخش «حزب نوین» گردد. مقاله کیستی و چیستی حزب چپ ... نوشته نادر عصاره از همیاران آن در این مورد روشنگر است:

«جنبش فدائی در کشور ما، با تکیه به خود و استقلال نظری از قطب های سوسیالیستی زاده شد. این گرایش کماکان چراغ راهنمای حزب چپ ایران (فدائیان خلق) خواهد بود» (۴). [دروغ از این بزرگتر نمی شود، این مسأله، نه در دوران مشی چریکی به ویژه با غلبه نظریات روس گرایانه بیژن جزنی پس از ۱۳۵۴ صادق است و نه در دوران تسلط باند نگهدار- فتا پور بعد از «انقلاب» که به وضوح و روشنی در سیاست نزدیکی به حزب توده و سرسپردگی به شوروی نمایان گردید. [ر. ج به پا نوشت ۴] برای کادرهای حزب چپ ایران (فدائیان خلق)، اندیشه مستقل با بهره گیری از نظریه پردازان چپ و پیشرو به خصوص نظریه پردازان و دانشگاهیان ایرانی ارزش و روش کار است. بدین سبب است که تاکنون سایت «به پیش!»، که رسانه ای برای تدارک کنگره مشترک بوده، تحقیقات برخی از دانشگاهیان ایرانی نظیر پرواند آبراهامیان، سعید رهنما، حسین بشیریه، را رواج داده است که در زمینه های دموکراسی و سوسیالیسم، نگاه نو و نقد راجع به چپ سنتی را نشان می دهند. در آینده بهره گیری از آثار محققین گرانقدر کشورمان که خوشبختانه بسیاراند به موازات بهره گیری از اندیشه پردازان چپ و مترقی دنیا، برای نوسازی اندیشه چپ، ادامه خواهد یافت»

با همه احترامی که برای تاریخ شناسان و جامعه شناسانی چون آبراهامیان و رهنما و بشیریه قائلم، فکر نمی کنم - و محققاً خود آنان نیز این فکر را نمی کنند که در مقام تئورسین های چپ ایران هستند. چپ هائی که چه در دوران اوج و چه در هنگام حسیض در بی اعتنائی تقریباً مطلق نسبت به تئوری و گنجینه ادبیات مارکسیستی و چپ انقلابی به سر می بردند و می برند، باید هم امروز فقر ایدئولوژیک خود را این چنین به نمایش بگذارند.

«منشور» مورد تأیید اکثریت کنگره، همین تناقضات را در برخورد به جمهوری اسلامی و جناح بندی های آن دارد. استفاده از مقوله هائی چون «گذار از جمهوری اسلامی» و «تحول طلبی» به جای سرنگونی که از ادبیات رایج این چپ اصلاح طلب و سازمان اکثریت بوده، در این منشور در خدمت این دوگانه گوئی هاست که اولاً عدم اعتماد شان را به مردم برای به دست گرفتن سرنوشتشان می رساند و ثانیاً سازشها و ائتلافهای آینده شان را با جناح های حکومتی رقم می زند. بهزاد کریمی (در نوشته ای با عنوان "فرانگوم و راهبرد تحول طلبی"، ۱۵ فروردین ۹۷) با دستکاری در تئوری رفرم و انقلاب و قلب آن در صدد است «راهبرد تحول طلبی» را به عنوان ستراتیژی نوینی در مقابل دو گرایش اصلاح طلبی و انقلابی قرار دهد. گوئی طرفداران سرنگونی جمهوری اسلامی سر در گریبان کرده یکسره و فقط در پی انقلاب اند و نسبت به روندهای جاری و مطالباتی مردم در زمینه های اقتصادی - سیاسی و فرهنگی - اجتماعی که در قالب رفرم و تغییرات کمی می گنجند، بی اعتنا هستند. باید به ایشان یادآوری کرد که در نظر ما روند انقلابی گذار پیچیده ای است از مبارزات جزئی که در طی آنها توده ها با طرح مطالباتشان در همه عرصه هائی که نام بردیم، دولت و حکومت را وادار به عقب نشینی و قبول رفرم هائی می کنند که در راستای بهبود شرایط اقتصادی - سیاسی- فرهنگی و اجتماعیشان قرار دارد. هر شکست و پیروزی در این راه دستمایه ای است برای مبارزات فردایشان؛ چرا که انقلابیان این درس تاریخ مبارزه طبقاتی را می شناسند که رهائی نهائی کارگران و زحمتکشان از شر ستم و جور و استثمار، تنها به دست خودشان و در گرو سرنگونی نظام سرمایه و تمامی موانع سیاسی بر سر راه آن از جمله جمهوری اسلامی می باشد؛ و هدفشان از شرکت و همراهی در مبارزات توده ها نه تنها کمک به ارتقای آن در تمام این مراحل کمی است بلکه یادآوری این درس تاریخی است. تمام تحولات کمی و جهش های کیفی ناشی از آن، تحولاتی (بله ما هم از این زاویه تحول خواه هستیم!) را هم در جبهه توده ها و هم در طرف قدرت حاکم به وجود می آورد. که به ناگزیر جواب نهائی خود را در یک دگرگونی انقلابی جست و جو می کند. سر آخر باید به امثال کریمی ها یکبار برای همیشه گفت که تحول انقلابی در قاموس کمونیستها با بلانکیسم ادعائی شما و ماجراجوئی های چریکی و تروریستی و تقدیس سلاح که در آنها عامل اصلی انقلاب یعنی توده ها و خواست آنها را نادیده می گیرند، فرق دارد. شما اگر دست از مشی چریکی برداشته اید، منطق خود را در مورد انقلاب و نقش توده ها عوض نکرده اید و فقط این بار از منظر راست به آن برخورد می کنید. تحول طلبان امروزی ما سعی دارند با نبش قبر تئوری های اولوسیونیستی قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم قالب کردن آنها به عنوان اندیشه های نو و ابتکاری، چپ را در زیر پای سرمایه داری قربانی نمایند. به همان نوشته نادر عصاره مراجعه می کنیم که یکی به نعل و یکی به میخ می زند تا فرمول های کشدار «منشور» را به عنوان رویکردی نو به خورد ما بدهد:

«این حزب بر امر اثباتی گذار به دموکراسی اولویت می دهد. اولویت به سرنگونی، برخوردی سلبی که اهداف اثباتی را به حاشیه می راند، می تواند به نیروهای دست ساخت ارتجاع داخلی و خارجی خدمت کند، علی رغم میل و نیت اولویت دهندگان. حزب چپ ایران (فدائیان خلق)، بر گذار به دموکراسی و به گذار مسالمت آمیز، یعنی تکیه بر جنبش های اجتماعی، تغییر توازن قواء، ایجاد ائتلاف های بزرگ از میان نیروهای اپوزیسیون جمهوریخواه و دموکراسی طلب، عقب راندن رژیم در مبارزات مدنی و با مذاکره و آشتی و سازش سیاسی، با انتخابات آزاد و ... سر و کار خواهد

داشت. پوشیده نیست که این ستراتیژی با غایت‌گرایی سرنگونی رژیم و اصلاح‌ناپذیری رژیم، ضمن فصل مشترک، اختلافات سیاسی و تجربی و حزبی و به خصوص عملی عظیمی خواهد داشت.»

آری بین تکیه بر جنبشهای توده‌ئی- کارگران، زنان، دانشجویان و زحمتکشان شهر و روستا و شرکت و کمک به سازماندهی آنها در جهت ارتقای آن در راستای سرنگونی این رژیم جهل و سرمایه و تسخیر قدرت به ارگانهای که از دل این مبارزات بیرون می‌آیند، با شرکت در انتخابات "آزاد" و سازش و مذاکره برای عقب راندن رژیم و سهم‌گیری بخشی از قدرت که به تداوم حاکمیت سرمایه‌خللی وارد نسازد، اختلاف عظیمی وجود دارد.

نادر عصاره برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان خود مدعی می‌شود که اولویت دادن به سرنگونی «برخورد سلبی» است که «اهداف اثباتی را به حاشیه می‌راند»! این نویسنده «دانشمند» نمی‌گوید که اهداف اثباتی مورد نظر او چه هستند و به چند تا از آنها در طول نزدیک به ۴۰ سال در رژیم جمهوری اسلامی دست یافته است؟! این دانشمند خیرخواه کدام هدف اثباتی در جامعه و در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و هنری دیده است که بدون از میان برداشتن موانع یعنی بدون نفی عواملی که ضد آن امور مثبت باشند به دست آمده باشد؟! این نویسنده «بصیر» توجه نکرده که رژیم جمهوری اسلامی با هر پیشرفت واقعی سیاسی، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی دشمن است و در طول ۴۰ سال حکومت بدتر و بدتر شده است. آدم باید چشمان خود را بسته باشد یا نابینا باشد که نبیند «در جبین این کشتی، نور رستگاری نیست!» و هر نوع امیدی به این رژیم و کنار آمدن با او خودفریبی و مردم‌فریبی است و بدتر از آن: خیانت است.

سرهم بندی منشور جدید، در واقع نسخه‌کپی شده منشور معروف به سه امضای رهبران اکثریت در جلسه‌های شکست خورده قبلی است که به این کنگره ارائه شده است. به باز بینی مجدد آن می‌پردازیم که نشان دهیم چیز تازه‌ای اتفاق نیفتاده است. منطق و متد متافیزیکی در رابطه با جمهوری اسلامی هم در این و هم در آن منشور به وضوح نمایان است. در منشور سه امضاء می‌خوانیم: «ستراتیژی ما ضمن برخورد مثبت با اصلاحات در راستای تحولات دموکراتیک، بر دگرگونی ساختار سیاسی، بسیج نیروهای اجتماعی- سیاسی، برگزار مسالمت آمیز از استبداد به آزادی، نافرمانی مدنی، بر مبارزه پارلمانی، مبارزه در «پائین» و «بالا» با وزن اصلی در پائین، بهره‌گیری از تناقض‌ها و شکافهای ساختاری و سیاسی درون حکومت به سود روندهای دموکراتیک در کشور است.»

بهزاد کریمی در همانجا این ستراتیژی را بازتر می‌کند: «ستراتیژی سیاسی ما باید بر مقابله مدنی علیه جمهوری اسلامی باشد. البته با چشم انداز توافق سیاسی در سطح کشور برای انجام انتخابات آزاد» او در همانجا با شقه شقه کردن اپوزیسیون رژیم اسلامی به اپوزیسیون با درجات مختلف، طرح ستراتیژی خود را مبنی بر همکاری و همراهی درجه بندی شده با جناحهای مختلف رژیم نه برای سرنگونی آن بلکه برای تغییرش (این تغییر در منشور جدید به تحول تبدیل شده است) ترسیم می‌کند. راهکارهایی که طبیعتاً با این ستراتیژی همخوانی می‌یابد و در منشور سه امضاء آمده انتخابات آزاد و مبارزه مسالمت آمیز و مدنی در خدمت این تغییر است. منشور با طرح تضادهایی با مضمون غیر طبقاتی چون شکاف «سنت و تجدد» به عنوان شکاف (بخوانید تضاد) اصلی جامعه و یا «جامعه مدرن» و «طبقات مدرن جامعه» به طور آشکار از هر تحلیل مشخص طبقاتی فرار می‌کند تا بتواند در قالب کلی‌گویی‌های تو خالی، مشی‌راست روانه و به غایت اپورتونیستی خود را بپوشاند

«منشور» جدید برای نگهداشتن اقلیت کنگره در دل اکثریت به چنان دیالکتیک نفی نفی دچار شده که خواننده را دچار سرگیجه می‌کند. از یکسو «ساختار سیاسی- حقوقی جمهوری اسلامی را مسدود کننده راه اصلاحات می‌داند» و گذار از جمهوری اسلامی به یک جمهوری دموکراتیک را موعظه می‌کند. از سوی دیگر بر «تمرکز مبارزه علیه

ولایت فقیه به عنوان رکن اصلی این نظام تأکید دارد» و خواهان استفاده از شکاف موجود بین وجه ولایت و جمهوریت نظام است و بر تقویت وجه جمهوری خواهی بخوان اصلاح طلبان حکومتی تأکید می ورزد و مبارزه برای برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه به عنوان شعاری فراگیر را وجهی از ستراتیژی خویش قلمداد می کند. موضع منشور در مورد قانون اساسی هم از این قاعده میری نیست. از یکسو بر «تدوین قانون اساسی جدید مصوب مجلس منتخب مردم» تأکید دارد و از سوی دیگر «تغییرات در قانون اساسی موجود» را «مثبت تلقی» می کند. طرفداران منشور که سالهاست از منطق نگاه به بالا به سیاست، پیروی می کنند - و چندان هم به بازی گرفته نشده اند- قادر نیستند رابطه ای منطقی بین رفرم و انقلاب متکی بر منافع آنی و آتی کارگران و زحمتکشان برقرار کنند. از آنجا که از عبارت انقلاب و تبعاتش چون سرنگونی جمهوری اسلامی و سرمایه داری حامل آن، مثل جن از بسم الله می ترسند، هرکجا زیر فشار اوضاع و احوال اجتماعی و یا عناصری رادیکال مجبور شده اند عبارات رادیکالی را در منشور بگنجانند، بلافاصله پادزهر آن را نیز آورده اند تا خط اصلی و اساسی رفرمیستی منشور را از دست ندهند.

در بالا گفتیم که تأکید بر «توسعه پایدار» عبارتی تکراری در این منشور گویا به مذاق نویسندگان منشور خوش آمده است. برای قراردادن محتوایی بر این عبارت، باز طبق معمول، «منشور» از دیالکتیک نفی نفی مدد می گیرد. از یکسو «توسعه پایدار را مستلزم تأمین آزادی و استقرار دموکراسی، غلبه بر فقر و بیکاری و کاهش فاصله طبقاتی می داند و از سوی دیگر «برای تأمین این امر [توسعه پایدار] ضروری است به مالکیت نامتعیین واحدهای اقتصادی وابسته به ولی فقیه، سپاه و روحانیت پایان داده شود و مالکیت این واحدها به بخش های دیگر اقتصادی انتقال یابد» برنامه ای از این «بهتر» نمی توان یافت که بر فقر و بیکاری غلبه کرده و اختلافات طبقاتی را کاهش دهد! کاری که «سردار سازندگی» شروع کرد و «خاتمی این رهبر معنوی اصلاح طلبان» در ۸ سال حکومتش آن را ادامه داد و «دولت تدبیر و امید روحانی» برای انجامش، مشغول سرو کله زدن با ولی فقیه است. نتایج آن را ملاحظه می کنیم. به وجود آمدن یک الیگارش مالی- مافیائی به اصطلاح خصوصی از سوئی و گسترش باز هم بیشتر فقر و تنگدستی کارگران و حقوق بگیران، بیکاری و اخراج های جمعی و قانونی کردن بی ثباتی شغلها به یمن قانون کار جدید، از سوی دیگر. حالا فدائی های گردآمده در حزب چپ، می خواهند همین سناریو را با بورژوازی به اصطلاح لیبرال البته با کمک سرمایه داری جهانی به عنوان طرحی نو به اجرا درآورند و آن را «توسعه پایدار» می نامند.

همان طور که قبلاً هم نوشته ام: این که اپوزیسیون بورژوازی لیبرال و دموکراتهای طرفدار سرمایه داری در یک ائتلاف جمهوری خواهانه متشکل گردند، امری است که در نهایت می تواند به شفافیت مبارزه طبقاتی در ایران کمک کند. ولی آنچه در این میان مبهم و دوگانه است، نقش گروهها و عناصر «چپی» است که با خجالت و کمرؤئی هنوز ادعای سوسیالیست و کمونیست بودن و طرفداری از کارگران و زحمتکشان دارند و در میان عناصر و رهبری این جریانات گم گشته اند.

هیچ کس نمی تواند مدعی شود که مبارزه دموکراتیک مردم ایران در صد ساله اخیر یعنی از جنبش مشروطیت به بعد برای دموکراسی سیاسی و آزادی های اساسی از مبارزه اجتماعی برای خلاصی از ستم استثمار و ستم ملی و رهائی از سلطه بیگانگان و کسب استقلال سیاسی و اقتصادی جدا بوده است. "چپ" هائی که امروز با جمهوری خواهان لیبرال، منشور و پلاتفرم وحدت امضاء می کنند و با شعار شرمگینانه «عدالت اجتماعی» به صورت کلی و مبهم از طرح مشخص مطالبات اقتصادی و اجتماعی اساسی کارگران و زحمتکشان، دهقانان و میلیونها تولید کننده خرد طفره می روند و نمی خواهند به بهانه وحدت و «اشتراکات» با نیروهائی که سالهاست مارکسیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و انقلاب و قیام را رها کرده اند، مضمون جمهوری پارلمانی خود را باز کرده و به طور روشن بگویند چگونه می

خواهند دموکراسی سیاسی و آزادیهای مورد نظرشان را بدون تکیه به کارگران و زحمتکشان در جامعه ای که بیش از هر زمانی شکاف طبقاتی در آن بازتر گشته، پیاده نمایند؟! در حقیقت این درس مهم تاریخ را در جامعه ای که زیر ستم سرمایه داری قرار دارد، نادیده می گیرند که همواره مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری با مبارزه علیه ستم طبقاتی و استثمار از سوئی و مبارزه علیه استثمار و استعمار نوین و ستم امپریالیستی از سوی دیگر، همراه و عجین بوده است. البته این امر که ممکن است در این یا آن مقطع این یا آن وجه از مبارزه عمده گردد، در این امر تغییری نمی دهد که از زاویه منافع اساسی طبقه کارگر و رهائی جامعه از ستم سرمایه، مبارزه طبقاتی هیچ گاه تعطیل نمی شود. چپ انقلابی که این امر در صدر برنامه سیاسی اش قرار دارد، فراموش نمی کند که مبارزه برای آزادی و دموکراسی و استقلال در پیوندی ارگانیک با مبارزه طبقاتی قرار دارد و حفظ استقلال نظری- ایدئولوژیک و سیاسی- تشکیلاتی این چپ در هر انتلاف و وحدتی با سایر نیروها ضامن حفظ این منافع و وفاداری به آرمان رهائی از هرگونه ستم طبقاتی است. از نقطه نظر منافع عمومی جنبش دموکراتیک، ضد امپریالیستی، ضد حکومت دینی و مبارزه برای جدائی دین و مذهب از دولت و حتی جنبش اصلاح طلبی، تنها شرکت آزاد و مستقل هر نیروی اجتماعی با ارائه طرحها و برنامه خودش است که می تواند بیشترین نیروهای مردمی را به عرصه مبارزه مشترک بکشد.

امروز در ایران، قدرت دست بالای سرمایه داری بوروکراتیک - نظامی و سرمایه داری رانت خوار و تجاری، نه تنها کارگران و زحمتکشان شهری و روستائی را در مقابل خود قرار داده، بلکه بخشهایی وسیعی از اقشار متوسط و مرفه جامعه را نیز در اپوزیسیون خود قرار داده است. (۴) اگر چه همه این نیروهای اجتماعی از نبود آزادی ها و دموکراسی در رنج اند و در نفی جمهوری اسلامی می توانند منافع مشترکی داشته باشند، اما لزوماً راه حل یکسانی برای جایگزینی آن جست و جو نمی کنند. بین خواسته های فرهنگی- سیاسی و اصلاحات اقتصادی اقشار مرفه اجتماعی و بخشهایی از بورژوازی لیبرال که چشم امید به سرمایه های نئولیبرال جهانی و نسخه های آماده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سایر نهادهای آن دارند، با خواسته های عمیق توده هایی که رهائی از فقر و بیکاری و بی مسکنی و استثمار و ستم فرهنگی و جنسی و ملی را جست و جو می کنند، تفاوت های اساسی وجود دارد. حتی آنجا که از مقولات عام و مشترکی چون آزادی و دموکراسی صحبت می شود، مسلماً درک یکسانی از این مفاهیم وجود ندارد. این مؤلفه های سیاسی که خود محصول مبارزه طبقاتی در همه ابعادش هستند، مدام در حال تغییر و تحول اند و گستره آن به توازن قوای نیروهای بستگی دارد که در عرصه نبردهای سیاسی و اجتماعی قرار دارند.

پس می بینیم که حتی در این عرصه مشترک هم که جمهوری خواهان ما می خواهند همه را در یک کاسه کرده و در حداقلی از حداقل ها محصور نمایند، همه چیز بر روی کاغذ تمام نمی شود. قراردادهایی که امروز «چپ» ها با لیبرالها بر سر جمهوری پارلمانی و چند و چون آن امضاء می کنند و بحث و مذاکره بر سر اشکال و شیوه های مختلف مبارزه و اعمال حقوق فردی و جمعی مربوط به آزادی ها و دموکراسی سیاسی را به «بعد از مرگ شاه» موکول می کنند. در حقیقت، منع مردم از ابتکار عمل و ابراز تجربه های جدیدی است که به عمل مستقیم و شرکت مستقیم و هرچه بیشتر آنان در سیاست مربوط می شود. دموکراسی توده ئی و از پائین- اشکالی از نمایندگی های قابل عزل و قابل کنترل توسط ارگانهای توده ئی- دموکراسی شورائی و تلفیقی از اینها، شعارهایی روی کاغذ نیستند. بسیاری از آنها در دوران های انقلابی و بحرانهای سیاسی و برآمدهای توده ئی، به صورت خودجوش و یا سازماندهی شده، به محک تجربه درآمده اند. از آنجا که اشکال بورژوائی دموکراسی کنونی، هرچه بیشتر و بیشتر محدودیتهای خودش را در دسترسی مردم به قدرت سیاسی و حتی به آزادیهای فردی و اجتماعی به نمایش گذاشته است، این قدمی به پیش نیست که ما از قبل، خود و مردمان را از تجربه های جدید منع کرده و فقط آن اشکالی را در دستور قرار دهیم که تا به حال

محدودیت‌های خود را در دموکراسی‌های بورژوائی و کارآمدی خودش را برای حفظ توازن این سیستم و منافع طبقات حاکم نشان داده است.

پانوشت‌ها:

(۱)- پروژه «شکل دهی تشکل بزرگ چپ» که از آبان ماه [عقرب] ۱۳۹۱ (۵ نومبر ۲۰۱۲) در دستور کار سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، اتحاد فدائیان خلق، شورای موقت سوسیالیست‌های چپ و تعدادی از کنشگران چپ، قرار گرفته بود، با اعلام جدائی شورای موقت از پروژه وحدت و عدم توافق اکثریت کمیته مرکزی اتحاد فدائیان بر ادامه کار و اعلام شکست آن، در اساس خود به بن بست رسیده بود. در ابتداء قرار بود، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له) هم به این ائتلاف بپیوندد، اما با انشعاب در این سازمان این امر منتفی شد. همین امر در مورد «حزب دموکرات کردستان ایران» هم صادق است که پس از یک سری همکاری‌ها با «اکثریت» و بروز اختلاف و انشعاب در داخل حزب (تحت عنوان "پیروان کنگره چهارم")، به سرانجام نرسید. از همان ابتداء «اکثریت» بر وحدت دو جانبه خویش با اتحاد فدائیان بر بستر اتحاد مجدد خانواده فدائی اصرار داشته است که با مخالفت اتحاد فدائیان، این امر هم منتفی گردید. با جدائی عملی جناح راست این سازمان، راه برای پیوستن آنها به اکثریت باز گردید.

(۲)- چهار «منشور» به کنگره وحدت ارائه شده بود. منشوری که به نام «گروه کار منشور» پیشنهاد شده و «دیدگاه و ارزش‌ها، گذار به دموکراسی» نام دارد. منشور دیگری با امضای هفت نفر از اعضای کنگره با نام «برای چپ سوسیالیستی، عدالتخواه و دموکراسی خواه» ارائه شده بود. دو منشور دیگر با نام‌های «به سوی حزب» و «کیستی و باورهای بنیادین «سازمان» نوین» نیز به کنگره ارائه گردیده بود. ما فقط به منشوراول که به طور موقت تصویب شده می‌پردازیم. این امر که بعد از «ده سال» کار تدارکاتی در طی سه روز، کنگره نتوانست مشی سیاسی و اساسنامه حزب جدید را که خلاصه شده بودند، تصویب کند، از پراکندگی ذهنی و فکری و ایدئولوژیک شرکت‌کنندگان خبر می‌دهد،

(۳)- عدم موضع‌گیری نسبت به اختلاف چین و شوروی با وجود دیدگاه‌های نظری متفاوت در گروه جزئی و مسکوت گذاشتن این اختلافات در زندان و بدتر از آن، جلوگیری از این بحث بین گرایش‌های متضاد به بهانه حفظ وحدت. تداوم این موضع‌گیری در موقع وحدت دو گروه احمد زاده و جزئی با وجود گرایش‌های پرو چینی احمد زاده و پویان و طرفداری هرچند ملایم هواداران جزئی از شوروی، سراسر حیات فدائیان را تا سال ۱۳۵۵ دربر می‌گیرد که با اعلام علنی حاکمیت نظرات جزئی، بدون یک مبارزه جدی تئوریک خاتمه پیدا کرد. انتقاد از رویزیونیسم شوروی حول برخی از سیاستهای خارجی آن محدود می‌ماند در جزوه اعدام انقلابی عباس شهریاری (نقل از جنگی درباره بیژن جزئی - توسط حیدر) این موضع به روشنی بیان شده است. از میان نظرات گوناگون درباره انحرافات شوروی «چون دو نظریه گذار مسالمت آمیز و نظریه صلح اجتماعی، با مبارزه ما ارتباط مستقیم دارد، ناچاریم در باره آنها به طور روشن و دقیق موضع‌گیری کنیم اما سایر مسائل را چون در حال حاضر با وظیفه تاریخی مشخص ما مستقیماً ارتباط پیدا نمی‌کند، می‌توانیم فعلاً حل نشده اعلام کنیم. ...»

کشتگر از کادرهای بالای فدائی که یکی از انشعابات فدائی را رهبری کرده است در این مورد می‌گوید: «آنچه امروز به عنوان آثار بیژن جزئی در دست داریم، نشان می‌دهد که انتقادات او به نظام شوروی و حزب کمونیست آن محدود به ایراداتی به سیاست خارجی شوروی و روابط آن با حزب توده و احزاب مشابه است. خارج از این ایرادات، جزئی نظام شوروی و اروپای شرقی را ایده‌ال می‌بیند و چپ دموکرات و طرفداران آزادی احزاب و منتقدان جدی اتحاد شوروی

را مارکسیست های آمریکائی می خواند و خود در آرزوی برپا کردن نظامی مشابه است». (کشتگر همانجا ص ۲۷۴) به قول عبدالرحیم پور یکی دیگر از رهبران فدائی در سالهای آخر قبل از سقوط شاه، «... در ۱۳۵۴ علی رغم این که رهبری سازمان در نشریه نبرد خلق از رفیق مائو صحبت می کرد. ولی در خانه های تیمی و درون رهبری تحولی با مضمون فاصله گیری از مائوئیسم و گرایش بیشتر به بلوک شوروی در شرف تکوین بود. به لحاظ عملی نیز رفقاء برای ارتباط گیری با حزب کمونیست شوروی اقدامات معینی به عمل آورده بودند. ... مسأله همکاری با حزب توده هم در رهبری و هم در بین کادرها مطرح بود. این چنین بود که عکس رفیق حکمتجو (از رهبران توده ئی که به دست رژیم شاه کشته شد) در زمستان ۱۳۵۴ به جای عکس مائو در خانه های تیمی نصب شد. (همانجا ص ۲۸)

در متن این تناقضات و نارسائی های ایدئولوژیک - سیاسی که جنبش فدائی و همه شاخه های آن را عاجز از درک درست مسائلی چون رابطه دولت و حزب، رابطه دولت و اقتصاد و سرمایه داری دولتی، بوروکراسی سیاسی - اداری و اقتصادی و اثرات آن در سازمان اجتماعی کار و تقسیم کار اجتماعی، دموکراسی درون طبقاتی و درون خلقی و درون حزبی، نقش سازمانهای کارگری و توده ئی و بالاخره رابطه پیشرو با کارگران و زحمتکشان می کرد. مسائلی که پس از ضربات ۵۴ و بن بست های مشی مسلحانه، راهی جز انشعاب و انشقاق برای فدائیان نمی گذاشت. بذریه های مسموم پاشیده شده، در سالهای قبل از سقوط شاه و در سالهای اول حاکمیت خمینی، ریشه دواند و انحراف بزرگ فدائیان را به وجود آورد «در اواخر زمستان ۵۵، ۲۵ نفر از چریکها با سمت گیری به حزب توده از آن جدا شدند. (گروه موسوم به بیگوند) و بقیه بین نظرات مبارزه مسلحانه محوری نزدیک به احمدزاده و مشی نظامی- سیاسی یعنی تناقض کامل جزئی تقسیم شده بودند.» (عبدالرحیم پور - همانجا - ص ۲۸۰) اگر شورانقلابی بعد از قیام ۵۷ و روی آوری هزاران تن به فدائیان، موقتاً تناقضات و تضادها را سرپوش گذاشت، اولین چرخش های رژیم جدید، فدائیان را غافل گیر کرد. ریشه های تنومند انحراف سر بلند کرد و این بار اکثریت فدائی را به حلقه خفت و خیانت حزب توده گره زد و اقلیت آن را به... ۲.۳.۴.۵ شقه تقسیم کرد بدون آن که بتوانند از چنبره تناقضات ماهوی جنبش فدائی خلاصی یابند.

(۴) - در جامعه ایران با دو تضاد بزرگ روبروئیم که آزادی طبقه کارگر و توده های زحمتکش در گرو حل انقلابی آنهاست: یکی تضاد کار و سرمایه است که ناشی از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه سرمایه داری ایران است و دیگری تضاد بین روبنای سیاسی و حقوقی حاکم و کل تکامل اقتصادی و اجتماعی است که به صورت تضاد بین دولت دینی مستبد و ارتجاعی با اکثریت ۹۵ درصدی یا بیشتر مردم نمودار می شود. طبقه کارگر ایران همچون بزرگترین طبقه اجتماعی، همچون بزرگترین مولد ثروت کشور، همچون طبقه ای که بیش از همه زحمتکشان استثمار می شود، همچون طبقه ای که هیچ منفعتی در استثمار، وجود طبقات و امتیازات طبقاتی یا گروهی ندارد، طبقه ای که منافع حیاتی اش در تقابل آشتی ناپذیر هم با ارتجاع سرمایه داری و هم ارتجاع پیشاسرمایه داری و هرگونه تاریک اندیشی و تعبد است، طبقه ای که منافع حیاتی اش با دموکراسی سیاسی و اجتماعی گره خورده است، آری طبقه کارگر ایران یک طرف اصلی، هم در تضاد بین کار و سرمایه و هم در تضاد بین کل روبنای سیاسی و حقوقی حاکم با اکثریت قاطع مردم است. انقلاب اجتماعی بدون انقلاب سیاسی ممکن نیست و انقلاب سیاسی تنها از راه تداوم انقلاب و تکاملش به انقلاب اجتماعی کامل می شود و پیروز می گردد. (آذرخش، طبقات جامعه سرمایه داری و ویژگی های ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران، سهراب شباهنگ شهریور و مهر ۱۳۹۳)

اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۷